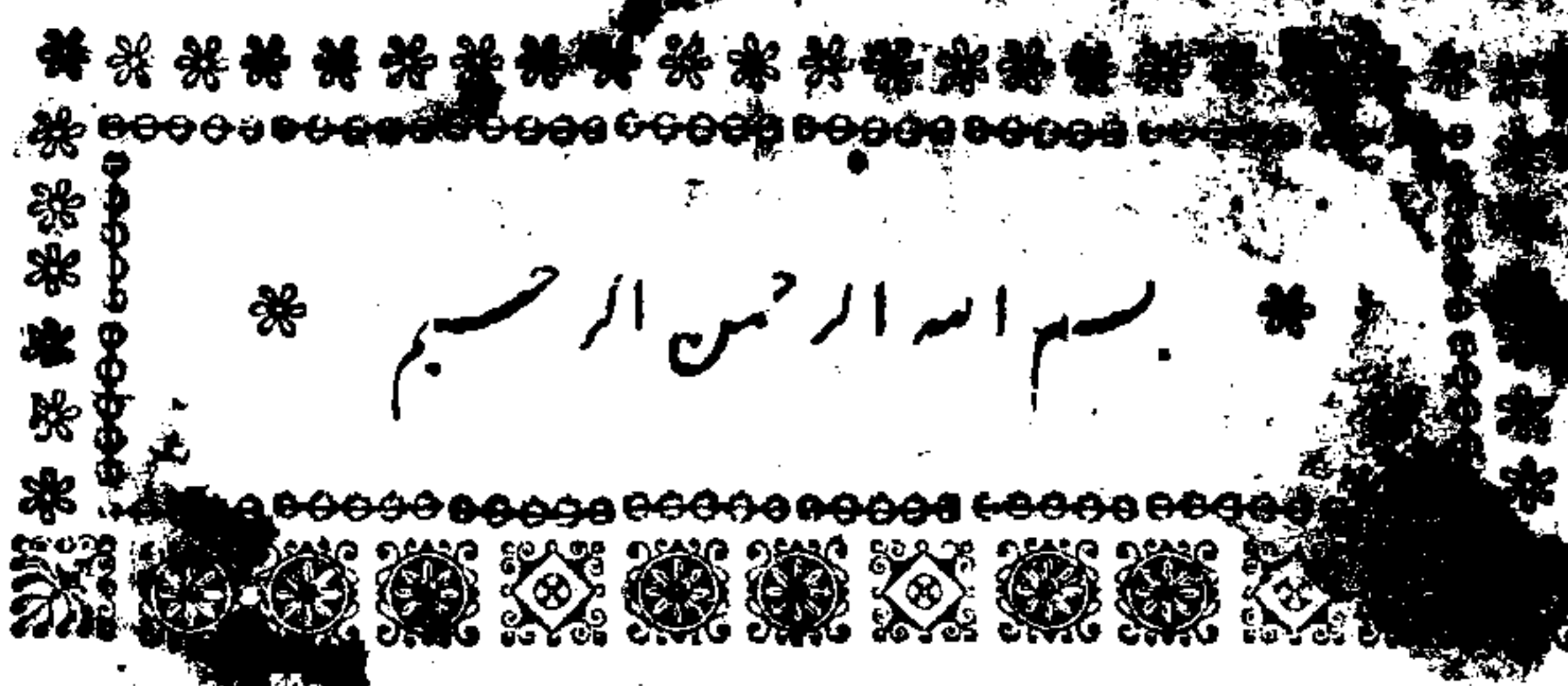


* بسم الله الرحمن الرحيم *

135856

الحمد لله الذي أظهر الحق ولو بعد حين * وشرح به قلب بعض
عباده الصالحين * ونشروا بجهل بعض عبدا أنه المجاهدين *
وأوضحه وأولى لسان بعض عباده المتبينين * ولقنه حججه أبطالا
لتمويهات الباطلين * نخصه بهذه العناية من بين الطالبين *
وفضله بهذه الكرامة على كثير من العالمين * والصلوة على رسوله
سيد المرسلين * شفيع الملئنين * وسيلتنا في الدنيا والآخرة *
والله المهمل بين الهادين * وصحبه المهتمل بين الراشدين * وتابعيهم
وتابعيهم من الأئمة المجتهدين * والعلماء الراشدين * إلى يوم الدين *
أما بعد في گوید بنده امیدوار بر رحمت پروردگار محمد و جیه ابوالفضل
المبشر ابوه باللقب المورخ بيدار بخت الصل يقي الحنفی
القادری الملرس فی المدرسة الکلیتیة غفر الله له ولوالديه



بسم الله الرحمن الرحيم *

135854

الحمد لله الذي أظهر الحق ولو بعد حين * وشرف به قلبا بعض
 عباده الصالحين * ونشره لجهل بعض عباده الكافرين *
 وأوصاه وأمره لسان بعض عباده الكافرين * ولقنه حججه ابطلا
 لتمويهات الباطلين * نخصه بهذه العناية من بين الطالبين *
 ونضله بهذه الكرامة على كثير من العالمين * والعطوة على رموه
 سيد العالمين * شفيع الملئ نبيين * وسيلتنا في انك نيا والدين *
 وواله المهلك بين الهادين * وصحبه المهتل بين الراشدين * وتابعيهم
 وتممهم من الائمة المجتهدين * والعلماء الراشدين * الى يوم الدين *
 الميرزا محمد كويته امير دار بر حمت پروردگار محمد و جيه ابوالفضل
 الميرزا ميرزا با لقب الموروخ بيد اربخت الصل يقى الحنفى
 الميرزا ميرزا محمد رسول في المدرسة الكائناتية فخر الله له ووالديه

و احسن اليها و اليه ابن المولود

که در این زمان فتنه و لعن اکثر مشرکان و منافقان
بر چهره کلاه مستشرق شده اند و از ایشان است آن در امور دین

سبب منازعات و مخاصمات گردیده تا آنکه نوبت به جانی در جدال

رسیده است * گروه اول از قوم بهمال دعوا می کند که

خود را حقیق می دانند بلکه دین می پندارند و هیچ وجه با عطا

و رعایت نمی نمایند و باعث آن یک امر است که زعم می کنند که

دین را در این زمان و در این ایام پدید آورده اند و در این ایام می دیند

و بر پیروکاران و اولیای نیک که در گذشته بس اینجه به تحقیق ایشان

حق بود اختیار کردند پس با این نیز پیرو اینها میسیم * و در حقیقت

اینها معصقان قول او تعالی اند که در کورج بحکم از جزو دوم

سوره بقره است **وَ اِذْ اَقْبَلْ لَهُمْ اَتَّبِعُوا مَا اَنْزَلَ اللهُ قَالُوا بَلْ لَوْ اَبْلَا لَمْ نَكُنْ**

مِنَ الْاَقْبِلِ عَلَيْهِ اَبَاءُ نَاوَلُوْكَ اَبَاءَهُمْ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيْ اَوَّلِ الْاَقْبِلِ وَ لَوْ

یعنی وقتی که گفته می شود بان قوم که پیروی کنید یزیدی را که نزد آن روزی

است آن را خدا می تعالی پس اینها در حقیقت از آن گروهند

که پیروی آن نخواهیم کرد بلکه پیرو خدا می شویم و پیروی یزیدی

را که پدر این خود را با این می خوانند و پیروی آن را می خواهند

اینجائی فرماید که ایای پیر روی ندوشن پدیدان خود را خواهند نمود
 اگر چه پدران آنها بخری و انفسهمند و بوجهی راه راست نیابند
 فعوذ بالله منهم و لیکن بعضی از ایشان که این اعتقادات
 قاطبه در دل ایشان مستحکم نشده و بر تبه جهل مرکب نرسیده
 سپس بتوفیق الهی سخن حق را قبول می کنند و بر راه هدایت می رسند
 کرده دوم از قوم پیرزادگان و اولاد مشایخ آنج که عادات و
 رسومات بزرگان خود را شریعت می پندارند بلکه همین را حقیقت
 ایمان و اسلام قرار داده اعتقاد می دارند و باعث آن این است
 که زعم می کنند که آنها علمای دین و اولیاء اهل یقین و صاحب کشف
 و کرامت و و اهل فضل و نهانیت و مقتدای انام و پیشوای
 خواص و عوام و مقبول در گاه ذوالجلال و الا که ام بودند اگر
 این همه خصائل و شمائل راست و درست نمی بود هرگز خود مباشرت
 آنها نمی شدند و بر فرزندان و مریدان خود تقابیم و نقبین نمی کردند
 چنانچه ضرب المثل زبان زدا ایشان است که عادات السادات
 عادات العادات و در حق ایشان نیز نصایح و مواظبت می نمودند
 نمی کرده و خاصه در باره ایشان باعث دیگر نیز هست و آن
 این است که اگر عادت قدما می خود و سنت آباء خود را قبیح دانند

و ترک کننده تحقیر و تحسین و توهین و تشبیه بر آنجا استشان لازم
 می آید پس مریدان ایشان شرف و احترام و ادب است
 و نذر و نیاز که همین وجه میشت و همراهی حیات ایشان است
 بالکلیه مسدود خواهد شد لهذا از آنها باز می آید بلکه بر اینها
 اصرار و مسالمت می کنند تا آنکه جمال را بر ابقای رسوای خود
 و احمای سنت توهین و تحقیر و از ترک آنها ترسیب می نمایند
 تا منصب میوه و شجی اینها بر جای خود نشیند و در حالت
 باقی در باره ایشان نیز جاری و ستاری باشد و ازین فرق گویانکه
 چیزی لیاقت و بهره از هنر کتابت می دارند قنادی و راه کرده
 و مسائل نالیت نموده بر امور بد عین سیه آبی خود بدلیل مرجوع
 و اقوال ضعیفه استندال کرده و بنا و بلاست دیکه و روایات
 شاذه و نادره استنباط نموده رواج می دهند و در واقع این
 گروه مرصدان قول او تعالی اند که در روایات و کتب از هر دو

بست و نهیم در سوره زخرف مرتوم است بَلْ قَالُوا قَالُوا جَدْنَا
 آیات نامی امة و اناطی انارهم معتدون و نیز در این روایات
 اقوال ایشان می فرماید که انوار جدنا امة و اناطی انارهم
 معتدون و اول و جیدیم یا مانی و یا جیدیم یا مانی و یا جیدیم یا مانی

ید کافرون ترجمه بلا می گویند بد رستی که مایا فتم پد ران خود را بر طریقه
 و پستی و ما بر کردار های آنها را یافته گانیم و نیز قول ایشان را و ایت
 می نماید که می گویند بد رستی که مایا فتم ایم پد ران خود را بر کینسی و روشی
 و ما بر پیمای ایشان اقد اکتند گانیم * پس بگو ای پندبر که آیا
 متابقت پد ران جاهل خودی کنید اگر چه بیادیم را این ترا که راست
 تر باشد از طریق پد ران شما * پس در جواب آن می گویند که ما از
 راه و روش شما از کار داریم و به پختری که فرستاده شده آید شما کافر انیم *
 بیت * غلو را تقاید شان بر باد داد * که دو عهد لعنت بر این تقاید باد
 * گر چه عقاش سوی بالامی پرد * مرغ تقاید شس به پستی می برد *
 فعوذ بالله منهم و من عقاید هم * لیکن بعضی از ایشان که
 الله تعالی ایشان را ایمان کامل و صلاح و تقوی داده
 است پس بر جاده مستقیمه اهل سنت و جماعت قائم
 و مستقیم اند و قلیل ما هم * گر و سهیوم کسانی اند که آبایی
 ایشان جمال و قوم رذیل بودند مگر ایشان شرف صحبت علما
 و شرف اند و خاند و چیزی از لیاقت حروف شناسی و قابلیت
 جبارت خوانی آموختند * بعد از عظمت مکان و رفعت شان ایشان
 دیدند نخست و همارت احوال آبایی خود مشاهده کرده آداب علما

در مقام لباس و هیات ایشان برنگه بود و در این
 آیه های و عادات که یاد می شود بر آن آیه های و عادات
 تحصیل فضیلت و شرافت در خاطر ایشان جا گرفت و پس
 پیغمبری از ترجمه قرآن شریف در سوره حدیث و کتب معتبره
 بیان مسائل و مسائل الهی در قصص و حکایات خوانده و در
 خود لیاقت و عبادت را هم آموخت و در آن زمان که در آن
 شد و در مجلس شاد می ایستاد ایشان و در مجلس معرفت
 و عبادت جایی ایشان گردیدند و از خرمی آداب و عادات
 ایشان خوشه چیده و به با آنها و شرفا هم مساوات زدند تا در
 قوم خود ریاست و سرداری پیدا کند و از عزت علماء و شرافت
 شرفا بهره اندوزند ^{اینجا بطمع حصول ریاست و شرافت و عظمی}
 پیشه کسب اموال و پیری و شیخی را و سیاه تحصیل جاه و جاه
 میباشند و برای دفع عیب آسانی و نقص ذاتی اولاد سوم و عادات
 پیشینگان خود را ملاحظه نمودند و بدعت قبیله می خوانند و آن
 بتری محض و نجیب بخت می کنند و می گویند که ما با آن که در آن
 و آنجا با ما می بینیم و هرگز بخواهیم که آنجا می بینیم که آنجا
 بود و ثابت کردیم ^{عادت}

بمنسوبین حدیث شریف التائبین الذنب کمن لا ذنب له
 یعنی توبه کنند از گناه مانند کسی است که اصلاً گناه کرده است
 ما از ان عیوب پاک و صاف ندیم* و عیب پدران به سزا
 مرایت نمی کند زیرا چه آبای اکثریتن برین باعمال قبیح و اقوال کفریه
 گرفتار بودند و هرگز سبب عیب و عار انبیاء و رسل که از اولاد آنها
 بودند نگردد* و از آنجا که ایشان را فضیلت و امتیاز آن قدر حاصل
 نیست که فرق کنند که کدام رسوم کثریه و کدام بدعت شرعیه و کدام
 بدعت بگردد و کدام بدعت مباحه که کدام بدعت حسنه و کدام
 بدعت واجبه است لهذا هر فقها که هر احوط در شرح شریف مذکور
 نیست و هر در بیان این اقوام مشهورند. پس علی الاطلاق آن همه
 افعال و اعمال را شرک و کفر و حرام و بدعت می گویند و همه
 بدعت را سبیه می نامند و عوام را از جمیع افعال مرتوبه و اعمال مرسومه
 بالکلیه منع می کنند* و علی هذا القیاس در مسائل شرعیه آنچه در ذهن
 و قیاس ایشان خطور می کند فتوی می دهند* و چون مردمان
 ایشان را مثل علما و شرفانی شمرند و توقیر و تعظیم و اکرام
 و تکریم مانند اعیان در حق این نو مسلمانان مرعی نمی داشتند پس
 به طبع حصول کمال عزت و هوس تسادی مرتبت نیست گویی

و بحسب جوئی عالم شمار و دینار جوئی است و این عالم است بین
 برداختند و کمال دستاویز اینها درین باب است که عالمی در کار
 دنیا در آنند و نوکر می تصار امی کنند و حال آنکه حکم نوکر می تصار
 و دیگر کفار مدعی حرام نیست بلکه در حضور تیکه امانت مدار با امانت بر کار
 یا حائل در دین لازم آید پس البته حرام است چنانچه تحصیل کمال
 بیان مسائل متفرقه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و عرض ایشان از
 امانت علماء همین است که عوام از علماء اعراض نموده باین نوع ممانعتان
 گزیده و شوند و از ایشان رونافه باینها رجوع آرند مگر کسانی که
 در او تعالی ایشان را به فضل خود ازین اقوال نگاه داشته است
 پس ازین حرکات ناشایسته و افعال ناپایسته باز بگذرد اما
 این چنین کسان بسیار اند که در حقیقت باعث این همه فتنه
 و فساد و موجب برانگیختن این همه خصومت و عناد آن کس
 است که این نااهلان را علم آموخته است چنانچه در مشکوٰۃ و کتاب
 العلماء مرقوم است * قال رسول الله صلی الله علیه و سلم و ارفع
 العلم عند غیر اهلہ کمقلد الجنان بوالجور و اللؤلؤ و اللؤلؤ
 یعنی کسی که نااهل را علم بیاموزد پس آن کس گویا که هرگز در دنیا
 و در رابہ خنزیر پوشاید * و در حقیقت همین گویا که هرگز در دنیا

در حدیث شریفند کوراند چنانچه در کتاب و باب فرقوم است
قال رسول الله صلى الله عليه ومام لایقص الا امیرا ومامورا و مختلف
در شرح شیخ عبدالحی زح فرقوم است که نفس به معنی و عظم
نفس و بند و ذبیحیت دادن و قاص و اعظ را گویند و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم فرماید که و عظمی گوید که حاکم و امیر که بند گوید
هر دو را تا پذیر شوند و یا کسی که امر کرده است او را تا نام
و ماذون و مجاز است از پیش وی پس حکم وی حکم امیر است
یا مردی سبکتر است که طالب ریاست و اتباع هو او ریاست کند
و تصدیق می جوید و مختلف بجای معجم است و در روایات
دیگر مختلف بجای هم نیز آمده است از حیدر و درین زجر است
از و عظمی اذن امام زیرا که امام دانا تر است بمصالح رعیت
و مهربان تر برایشان و اگر خود را گوید پیدا کند از میان علما کسی را
که بکار و امانت و تقوی و دیانت و ترک طمع و حسن
فقیرت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت و بدعت دور
باشد و درین جا استنباط می توان کرد که قصد بر سجاده
مشینت برای و عطا دار شاد و ایت بی اذن مشایخ و اجازت
ایشان جایز نبود چنانچه بعضی مشینت از اهل جهل و هوی می کنند

استثنای من اشرح ایام این در روزی که حضرت زین العابدین
 که امام معصوم و سلطان بر حسب شرح حضرت زین العابدین و پس از آن
 جمیع علماء متقدمین و رؤساء معتبرین و ما کثیر ایشان در روزی که حضرت
 و تقوی و دیانت و دینی طمعی و دینی ریائی کسی اجماع کند و در آن روز
 و عطا و اتمد سسر بالاتفاق او را اجازت و خلافت گزیند و ما در آن روز
 نمایند پس البته برین تقدیر در حکم نامود خواهد شد چنانچه در سمری
 که امام جمع نبود و نیز با و شاه که کسی از اهل امانت را معین و مقرب
 کند نباشد پس اگر مسلمانان بر علم و تقوی و دیانت و فضیلت
 و صلاح و امانت کسی اجماع کنند و با اتفاق خود آنرا امام جمعه و غیرین
 نمایند پس شخص هر قوم شرعاً امام خواهد شد و پس او را در جمعه
 و عیدین در سفت خواهد بود و همچنین حکم است در باب تقریر قاطعی
 بلکه نصب سلطان نیز چنانچه وقتی که حضرت امام امیرالمؤمنین عثمان
 محصور شده بودند و بسبب خوف بلوا بیان از خانه خود بیرون آمدن
 نمایند پس مردمان باجماع خود حضرت علی رضی الله عنهما افضل
 وقت خود دانستند و زمانه جمعه امام سید القدر را که در کوفه بود
 قال الشافعی روح السلطان لیست بکمالها و کمالها من بعد من
 کان معصوماً صلی علی ربه و علی آله و سلم و علی بن ابی طالب

Marfat.com

ذلك باذن عثمان رضي ولو فعل بغير اذنه انما فعل لان الناس
 اجتمعوا عليه وعند ذلك يجوز لان الناس احتاجوا الى اقامة
 الفرض فاعتبر اجتماعهم و ايضا في العالم كبرية ولو تعذر الامتثال
 من الامام فاجتمع الناس علي رجل يصلي بهم الجمعة يجوز
 و گروه چهارم مانند گروه سیوم. تمیخ امور مرفوعه موصوفه اند بلکه در
 بدو حال خود از قسم گروه سیوم بودند اما تدریج غلو و افساد در دین
 و خصومت و عناد با اهل یقین روز بروز زیاد کرده بر فرقه سیومین
 سبقت بردند حتی که از دین و مذہب خود تاپیرون افتاده ندایی
 جدید حادث نمودند و احوال ایشان بالتفصیل در نسخہ نظام الاسلام
 بیان کرده ام و نیز در خطبہ رسالہ سبب بسیار مذکور خواهد شد
 انشاء الله تعالی و اما در اینجا بلا حظه تفصیل گروه های مسلمانان که در حین
 زمان منسزق شده اند اجمالاً احوال ایشان نیز مرقوم می گردد و که
 اکثر ایشان از اولاد او باش و نسل او ذال اند که چندی در
 خدمت علما و شرفا بوده و کفیش برداری و خدمت گذاری ایشان نموده
 آداب نسیت و برخواستند و عادات ایشان در آداب لباس
 و رفتار و گفتار و غیره آموخته لیاقت حروف شناسی و صلاحیت عبارت
 جوانی حاصل کرده بعمه از آن در صحبت قوم را نصیبان یاد در جماعت

حقیقت در این مختار در باب مسائل اعتقادی و احکام عمایه بلا تا مل
 بر جزو در گمان در ایشان و خیالی در کلال ایشان می آید بی با گانه
 جزوی می دهند و آخر الامر وقتی که کذب و جهالت و ضلالت
 و بطالت ایشان در امور خصوصاً در احکام شرعی بر هر که
 و مد نظر شده و در روز ندامت بر ندامت می افتد و در باران
 طاعت و طاعت بر سر ایشان باریدن نمود پس لاچار شده
 چنان تدبیر نمودند که متقدمان ایشان از جمیع علما به اعتقاد و از
 تمامی فضایی اعما و شوق هر چه ایشان تعلیم و آئین کنند همان را
 حق و صواب دانند و بار دیگر از علما استفسار نه کنند تا جهالت
 و ضلالت ایشان ظاهر نگردد و پس اولاً بقیه تقلید از گردن خود را
 بکشاده پس در شایع بر امر تقلید و توهین علماء مجتهدین و ابطال مذاهب
 ایستادین آغاز کردند تا آنکه نوبت به تکفیر ایشان رسید و کارهای
 ایشان با انواع مختلفه است یکی از آنها این است که وقتی که
 کسی از طالب العلم ایشان را از طریق اینها استفسار می نماید یا کسی در
 مجلسی سرد آنرا در گرفت می کند و سخت می گیرد و با از قوی
 از اقوال اینها می پرسد پس از کار محض می کنند و می گویند که من حقی
 می دانم و سرد آنرا در اینها می گویند که من نمی کنم و تعلیم هم نمی کنم و چون

از این مجامع بیرون می آید و دست در دست می آید
 و اگر در مجامع حقیقی باشند بیرون می آید و اگر در مجامع
 دنیا فقاء بطور حقیقی بیرون می آید و بیرون می آید
 سبب بسیاره بفعله تعالی مسووحیا و مسووفیاند که در دنیا
 آنگاه عوام را باین وجه تقسیم می کنند که هر علم خود را در دنیا
 خلاف قرآن و حدیث است و بیاناتی که در حدیث است
 اعتقادند که از این خود را گفته اند و می گویند بلکه هر چه از قرآن
 قرآن و حدیث در بیابید با ما مل و بغیر فکر مل که در این دنیا
 با انواع مختلفه و باو صنایع متنوعه پیش بر او ایجاد و احاطه نماید
 سازند که تفصیل آنها را در قرنی شاید و طوالبی با بر او در دنیا
 امور دین آن قدر فتنه و فساد آنگی که از آن بیرون آید و از آن بیرون
 بیرون است فعوذ بالله من شرور العالمین و من اعدائهم و من اعدائهم
 من یهداه الله فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له و من یضلله
 این گروه مظهر عجزند و بی غیر خدا اصلی نیستند و بی غیر او
 در بیان علامت قیامت فرموده اند که هر که در دنیا
 خوانند شد که او صاف آنها جان در زمین است
 و درین قوم در دست و پا است که در دنیا

برایها صادر می آید چنانچه در کتاب مجمع الروایه در جمله رابع

در باب ماجاء فی الکنز ابین الذین بین یدی الساعة مرقوم است

روى الطبرانی عن عبد الله بن عمرو بن عبد الله قال قال الله لقد سمعت

رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ليكونن بين يدي الساعة

الذجال وبين يدي الذجال كذا بون ثلثون اواكثر قلنا ما آياتهم

قال ان ياتوكم بسنة لم تكونوا عليها ليغيروا بها هنتكم ودينكم فاذا

رايتهم فاجتنبوهم وعاذوهم ترجمه از عبد الله بن عمرو مروی

است که گفت سوگند خدای تعالی است که هر آینه بیشک

شنیدم پیشتر نزد اصلی اله علیه و سلم را که می فرماید که بیشک

بیدار خواهد شد نزدیک قیامت دجال و قریب دجال یک

قوم دروغ گویند که مردار ایشان می بلانند زیاد خواهند بود و

پس باجماعت حاضرین از آن حضرت استفسار نمودیم که

علامت های آن کرده که ام خواهد بود پس آن حضرت فرمودند

که ظاهر خواهند کرد نزد شما سنتی را که شما آن سنت را عمل نمی کردید

یعنی کاهای نورادین گفته و آنرا سنت نام نهادند شمار تعلیم خواهند کرد

و ترخیب آن خواهند نمود یا در حقیقت سنت باشد اما شما آنرا

عمل نمی کردید بلکه سنت دیگر بجای آوردید پس آن قوم سنت

و کتابها را در این شهر و در این زمان
 آن قوم را به پیروی از ایشان گماشتند و در این زمان
 و این دین و این راه ایشان در کتب و این کتاب است که این
 جامع است که این کتاب است که این کتاب است که این
 است و این کتاب است که این کتاب است که این کتاب است
 که این کتاب است که این کتاب است که این کتاب است
 کتابهای حدیث را که این کتاب است که این کتاب است
 طحاوی و مسند امام احمد و طبرانی و غیره را که این کتاب است
 و غیر اینها و این کتاب است که این کتاب است که این کتاب است
 هر که خواهش مشاهد آن باشد مشرب است که این کتاب است
 مشکوٰه در باب الاعتصام بر باطنی و این کتاب است که این کتاب است
 هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الزمان دجالون كذا أولئك
 انتم ولا آباءكم فاياكم وایا هم
 در شرح شیخ محمد بن ابی بکر

ایستاد

نفس

منافع نفس

و با هر دو

حق صریح

و با دست

اجتماع

و فی الواقع

ایشان

و صیغین

قال ما

می شود

ایشان

عبارت

که من

کتاب

در این کتاب در بیان حقیقت است و در این زمان این چنین
 در این کتاب در بیان حقیقت است و در این زمان این چنین
 در این کتاب در بیان حقیقت است و در این زمان این چنین
 در این کتاب در بیان حقیقت است و در این زمان این چنین
 در این کتاب در بیان حقیقت است و در این زمان این چنین
 در این کتاب در بیان حقیقت است و در این زمان این چنین
 در این کتاب در بیان حقیقت است و در این زمان این چنین
 در این کتاب در بیان حقیقت است و در این زمان این چنین
 در این کتاب در بیان حقیقت است و در این زمان این چنین
 در این کتاب در بیان حقیقت است و در این زمان این چنین

يا ايها الذين آمنوا عليكم انفسكم لا يضركم
 ما قتلواكم بكم قتال اما والله لقد هانت عنكم
 الله وعلوكم بل اتتمروا بالمعروف وتناهوا عن
 انفسكم فما اعلم اعلم هوى متبعاً ودفياً موثراً واعجاب
 وذاقوا امر الابد لك منه فعليك بمفمك ودع

در این کتاب در بیان حقیقت است و در این زمان این چنین
 در این کتاب در بیان حقیقت است و در این زمان این چنین
 در این کتاب در بیان حقیقت است و در این زمان این چنین
 در این کتاب در بیان حقیقت است و در این زمان این چنین
 در این کتاب در بیان حقیقت است و در این زمان این چنین
 در این کتاب در بیان حقیقت است و در این زمان این چنین
 در این کتاب در بیان حقیقت است و در این زمان این چنین
 در این کتاب در بیان حقیقت است و در این زمان این چنین
 در این کتاب در بیان حقیقت است و در این زمان این چنین
 در این کتاب در بیان حقیقت است و در این زمان این چنین

و از بدین است

سین صد و بیست و یک

آنگاه با شکر برآید

والله این است بهترین

مرد است و بی

ایر کیند همردت و بی

صفت کل داد

و بر بینی بود

و بنا را که اختیار کرد

و نیک بنده است

و بر جمع به عطا

که چاره به بد

بد این از

ایشان که

ولا بد نگ

فکر

در زمانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایشان و گوشه گیر از ایشان زیرا که
 در این زمانه در پیشگاه خداوند عز و جل در آخر زمان روز قیامت است که در آن
 صبر بایستد که در آیه من المخرج المذکور خلاصه آنکه درین زمان
 مسلمانان بر پنج گروه مرسوم مختلف و مشرق شدند پس هر گاه
 در این زمان در مشرق در یافت حکم رسمی از رسومات می گردد و
 نسبت انواع حال امری از عادات می افتد پس چون آنرا
 می گویند و همین یعنی پیرزادگان که در میان مردمان بلا ز ادگی و
 پیرزادگی مرسوم اند اسفار می نمایند ایشان مطلقاً جواب
 می دهند که پیرزادگان ما بر طنائیم و طنائیم و طنائیم و طنائیم و طنائیم
 می آید پس آن در است است بلکه بد جهت استقیاب است
 پس جواب بلکه کل جواب است و منکر آن که راه از حق بلکه کافر
 است و نعوذ بالله من افعالهم و اقوالهم و وقتی که از گروه
 مسلمانان که در همیشه و جزا گوئی گرفتار و
 در این زمانه در سوال می کنند ایشان بر عکس کرده و در میان
 در این زمانه در سوال می کنند ایشان بر عکس کرده می گویند که حرام
 است و در این زمانه در سوال می کنند ایشان بر عکس کرده و فاجر و مجنون
 می گویند که در این زمانه در سوال می کنند ایشان بر عکس کرده و فاجر و مجنون

این کتاب در بیان و خلاصه حدیث و قرآن است *
 در بیان و ذکر فریبه های اینها و بیان فتنه و فساد
 و زندقه بسیاره مشر و حامد کور خواهد شد انشاء الله
 هرگاه که از گروه نجسین یعنی علماء اهل سنت و جماعت
 کفار می کنند پس هر چه عوالم و حق می باشد مفعلاً
 می دانند و میگویند که هر رستی که مخصوص به کفار است
 حرام است و حرام است و هر رستی که در این شایبه عادت
 کفار است و هیچ وجه خلل در دین نیندازد بلکه مسلمانان خود را
 از آن منع کرده اند بدعت سیئه است اما التزام آن بدعت
 این بود که آنرا در دین داخل گردانند و از امور دینه شمارند پس
 بدعت سیئه و حرام است هر رستی که باعث امور مستحسنه باشد
 بدعت سیئه و حرام نیست بدعت سیئه است چنانچه تفصیل آنها
 در کتابی است که در این خواهد شد انشاء الله المستعان
 و کلامی است در اختلاف آرای و میل سوی بدعات و
 بدعتی که در این کتاب ذکر شده و هر دو مان جهال و عوام این همه
 بدعتی که در این کتاب ذکر شده و هر دو مان جهال و عوام این همه

میرزا محمد باقر
میرزا محمد باقر

میرزا محمد باقر

و قلاج ابدی قلمتاری

و معتمد قلمتاری

قدیم الامم مرجع

و بیشتر فضلی

و از انجا که جماعت

می دهند و قلمتاری

شریف که در معتمد

بید الله قلمتاری

مخوف ظنید از و بیشتر

لذا نامی غلامی

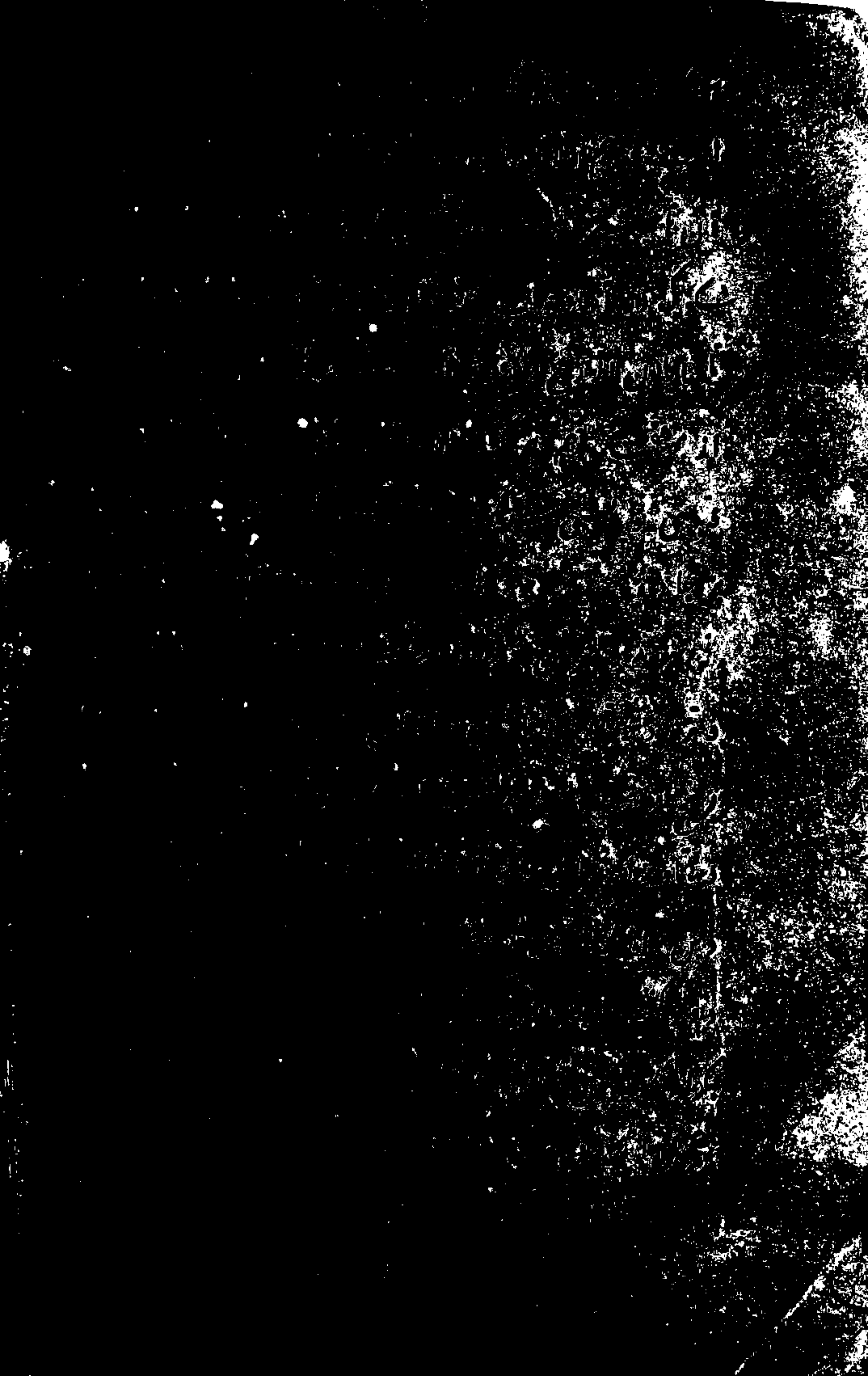
با کسب اوقات

اکناف در سلسله

بر فوج دمار

و بیشتر

درین کتاب در بیان حقوق خود می کنند و بمطابق آن
در تقسیم اموال و متروکات را تقسیم
کنند و بعضی علماء متحصصین بکبریا و مردمان مفسدین
را که در هیچ حال و تقصیر ندارند و بر اچه و بیست و
پنجاه چشم و چشمه آفتاب را چه گناه
در این مجموع بعد رسین در رسد آوردند و کرده کرده
در بیان مسائل و استفسار دلائل و بجهت تمیز میان
مسائل خود را و بیان مسائل و مسائل در رسد
در استفسار می نمودند و بعضی از ایشان صرف
در بیان مسائل کرده و دفع شک و شبهه خود را
در بیان مسائل است کتاب آنها بصورت
در بیان مسائل در غائبین و ایلی قاطع
در بیان مسائل بصورت و ایلی شهر که با این
در بیان مسائل نمودند و سناکنین اطراف
در بیان مسائل در این امر





در بیان این که در حدیث آمده است که هر که در راه خدا...

در بیان این که در حدیث آمده است که هر که در راه خدا...

در بیان این که در حدیث آمده است که هر که در راه خدا...

در بیان این که در حدیث آمده است که هر که در راه خدا...

در بیان این که در حدیث آمده است که هر که در راه خدا...

در بیان این که در حدیث آمده است که هر که در راه خدا...

در بیان این که در حدیث آمده است که هر که در راه خدا...

در بیان این که در حدیث آمده است که هر که در راه خدا...

در بیان این که در حدیث آمده است که هر که در راه خدا...

در بیان این که در حدیث آمده است که هر که در راه خدا...

در بیان این که در حدیث آمده است که هر که در راه خدا...

در بیان این که در حدیث آمده است که هر که در راه خدا...

در بیان این که در حدیث آمده است که هر که در راه خدا...

در بیان این که در حدیث آمده است که هر که در راه خدا...



و در این کتاب که در این شهر از طرف اولی عفا
از این کتاب که در این شهر از طرف اولی عفا
از این کتاب که در این شهر از طرف اولی عفا
از این کتاب که در این شهر از طرف اولی عفا
از این کتاب که در این شهر از طرف اولی عفا

از این کتاب که در این شهر از طرف اولی عفا
از این کتاب که در این شهر از طرف اولی عفا
از این کتاب که در این شهر از طرف اولی عفا
از این کتاب که در این شهر از طرف اولی عفا
از این کتاب که در این شهر از طرف اولی عفا
از این کتاب که در این شهر از طرف اولی عفا
از این کتاب که در این شهر از طرف اولی عفا
از این کتاب که در این شهر از طرف اولی عفا
از این کتاب که در این شهر از طرف اولی عفا
از این کتاب که در این شهر از طرف اولی عفا



و در این امر از ایشان دو چیز اگر علمی
در هر دو یکی است و یکی دیگر از علم باشد
در این امر از این بنا شود از جهت نقل و یا عدم اعتنا
بعضی من الغرض الموعوم و اما معالومه تعالی چنانچه

و ثابت شد که در این کتاب است قال رسول الله صلی الله
عنه و آله و سلم لا یقطع هذه عمله الا من ثلثة صلوة
و در شرح بعد از اول صلوة در شرح هر قوم مسطور

در این کتاب از آنکه هر دو یکی شود از جهت ثواب او از هر علمای که
در هر دو یکی است و هر آن که از سه عمل یکی صدقه
در هر دو یکی است و هر آن که از سه عمل یکی صدقه

در هر دو یکی است و هر آن که از سه عمل یکی صدقه
در هر دو یکی است و هر آن که از سه عمل یکی صدقه
در هر دو یکی است و هر آن که از سه عمل یکی صدقه

در هر دو یکی است و هر آن که از سه عمل یکی صدقه
در هر دو یکی است و هر آن که از سه عمل یکی صدقه
در هر دو یکی است و هر آن که از سه عمل یکی صدقه

در هر دو یکی است و هر آن که از سه عمل یکی صدقه

در این کتاب از آنکه در این کتاب مراد از خودی پندارند
و در این کتاب مراد از خود جانوران را خود
و در این کتاب مراد از خود جانور و در احوال ایشان
و در این کتاب مراد از خود مرقوم را از آیت کریمه
و در این کتاب مراد از خود و حال آنکه در بعضی قضا
و در این کتاب مراد از خود و غیره عند الذبح آورده
و در این کتاب مراد از خود که حرمت آن بر تقدیری
و در این کتاب مراد از خود خواهد و شود و حال آنکه احدی
و در این کتاب مراد از خود ذبح نمی خواهد بلکه بسم الله
و در این کتاب مراد از خود ملاحظه چون در اول این شبیه
و در این کتاب مراد از خود که جانور یک نام او لیانند
و در این کتاب مراد از خود در آخر این رساله بفضله
و در این کتاب مراد از خود آنکه نادانست معلمانان نادرین
و در این کتاب مراد از خود نام بزرگی بدومی گفته اما وقت
و در این کتاب مراد از خود اسمی تعالی بر زبان می رانند
و در این کتاب مراد از خود عند الذبح قتل آن میزند و در
و در این کتاب مراد از خود که در حدیث و احادیث و روایه



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وبعد

فإن الله عز وجل خلقنا من طين

فقال يا آدم اسكن أنت وزوجك الجنة

كلا قال يا آدم اسكن أنت وزوجك الجنة

كلا قال يا آدم اسكن أنت وزوجك الجنة

كلا قال يا آدم اسكن أنت وزوجك الجنة

كلا قال يا آدم اسكن أنت وزوجك الجنة

كلا قال يا آدم اسكن أنت وزوجك الجنة

كلا قال يا آدم اسكن أنت وزوجك الجنة

كلا قال يا آدم اسكن أنت وزوجك الجنة

كلا قال يا آدم اسكن أنت وزوجك الجنة

كلا قال يا آدم اسكن أنت وزوجك الجنة

كلا قال يا آدم اسكن أنت وزوجك الجنة

كلا قال يا آدم اسكن أنت وزوجك الجنة

كلا قال يا آدم اسكن أنت وزوجك الجنة

مستعمل که باینکه در نسبت معنی حقیقی در
 صورت اولی و در شمارت و مشهور در ان باشد پس
 صورت اولی از امام اعظم روح معنی حقیقی او اولی است و نزد
 صاحبین معنی اولی چنانچه در توضیح مرقوم است اذا كانت
 الحقيقة معتمة والمجاز متعارفا فعند الحقيقة روح المعنى
 الحقیقی اولی و عند ما المجاز اولی و ما نود و معمول قول امام
 است چنانکه در توضیح تلخیص بیان نموده است ان الحقيقة
 اذا كانت مسجورة فالعمل بالمجاز اتفاقا والافان له يصر المجاز
 متعارفا بالعمل بالحقيقة اتفاقا وان صار متعارفا فعنده العبرة
 بالحقيقة لان الاصل لا يترك الا بالضرورة وعندهما العبرة بالمجاز
 لان الرجوح في مقابلة الراجح ما قط بمنزلة المسجورة فيترك
 ضرورة وجوابه ان غلبة استعمال المجاز لا يجعل الحقيقة مرجوحة
 لان العلة لا ترجح بالزيادة من جنسها فيكون الاستعمال في حد
 المعارض انتهى من التلویح و بسیار مسائل فقهیه مبنی بر قاعده
 امام است چنانچه کتب فقهیه ماوا اذ ان است و چه چهارم آنکه
 نظر ما اهل به لغیر الله در چهار مقام از قرآن مجید واقع است
 در چهارم در هر کوع و نیم از سوره بقره انما حرم علیکم
 ما کفرت به انتم و اولادکم و ما کفرت به اولادکم
 (۷)

وگشت گوشت در روز شنبه

وگشت گوشت در روز یکشنبه

وگشت گوشت در روز دوشنبه

وگشت گوشت در روز سه شنبه

وگشت گوشت در روز چهارشنبه

وگشت گوشت در روز پنجشنبه

وگشت گوشت در روز شنبه

وگشت گوشت در روز یکشنبه

وگشت گوشت در روز دوشنبه

وگشت گوشت در روز سه شنبه

وگشت گوشت در روز چهارشنبه

وگشت گوشت در روز پنجشنبه

وگشت گوشت در روز شنبه

وگشت گوشت در روز یکشنبه

وگشت گوشت در روز دوشنبه

وگشت گوشت در روز سه شنبه

وگشت گوشت در روز چهارشنبه

وگشت گوشت در روز پنجشنبه

وگشت گوشت در روز شنبه

فصل پنجم در بیان اقسام اسم است زیرا چه حاصل
اسم را در جمله ای تعظیم غیر خدا معین نموده
کنند و در جمله ای است که بنام غیر او را سر کنند
و در جمله ای را در جمیع کلمات و غیر عام است از اینکه
در جمیع نام آن غیر ذکر کرده شود یا اسم شریف
و در جمله ای را لفظ نام است و نیز لفظ اهل مطلق *
در جمله ای است که جانور یک برای تعظیم غیر خدا ذبح کرده
و در جمله ای است که نام آن غیر خواه قبل ذبح خواه
در جمله ای گفته شود یا آنکه نام آن غیر اصلا بر زبان
بلکه به مجرد نیت برای آن غیر ذبح کرده شود
و نام است و لفظ ذبح مطلق * و ماده اجتماع صورتین
در جمله ای است که جانوری را بنام غیر خدا برای تعظیم
معین و مخصوص کند و ذبح نیز برای تعظیم آن غیر نمایند *
و در جمله ای است که اول یافته شود بدون ثان آنست
که در جمله ای از تعظیم او مخصوص کرده و گذارند
در جمله ای غیر ذبح نه گفته چنانچه بنودان گاو ان را
بنام او کرده و سر می کنند و نامی گذارند و حضرت

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مبشرين ونذيرين
والذين هم أجمعين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مبشرين ونذيرين
والذين هم أجمعين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مبشرين ونذيرين
والذين هم أجمعين

حکم عام در بیان
مقام است

که کار مردم را

در صورتی نیست

تجسس و تفتیش

فقط در صورتی است

و حکم عام آنست

آنست که عاری از

تجسس و تفتیش

است

و در صورتی است

که در آن

در این باب در حدیث آمده است که گویند شکر و یا از دل و لا اله الا الله
 در وقت نماز یا در هر وقت که بخواهد در صورت آنکه در صورت آنکه در وقت ذبح
 گویند یا در هر وقت که بخواهد در صورت آنکه در وقت آن متذکر خواهد گشت و
 در وقت حرام خواهد شد و رفع حرمت از آن و ثبوت عل در آن
 در بعضی بنام حقیقت او متصور نیست آری اگر حقیقت او به چیزی
 متبدل گردد مثل آنکه در نیکستان اذناه نمک شود پس
 در مثل چیز دیگر حلال خواهد شد و در صورت آنکه یعنی اگر
 پیش از ذبح نام غیره ابرقرب او بر جانوری ذکر کرده شود
 در وقت حرام می شود اما حرمت آن قابل رفع است باین
 که مالکین از ابدان و سلبه بر کرده و نیت باخیه را از دل
 در وقت دور کند و به نام خدا ای تعالی به نیت تقرب او سبحانه
 گویند تا اینه حلال خواهد شد و خلاصه این مقام آنکه جانوری
 در وقت حرام یا به نیت یا اولی علیه السلام و یا بنام خبیب یا جی
 در وقت حرام از جنهای مرفوعه معین کند و آواز بر آورده که این
 در وقت حرام فلان متذکر گردد یا برای است بعد از آن بهمان
 در وقت حرام آن جانور حرام است اگر چه در ظاهر نام

او نمائی بر زبان نهادی و بگوئی که این
 بآن غیر گشتند و در میان او کردی
 شد پس خورد و اگر با هم در دهن او
 چنانچه دلائل آن از کتب مذکور خواهد آمد
 خدا بر این جانور وقتی بنفید حل خواهد کرد که حل از دهن او
 و نیت مقدمه رجوع کند و قصد بقرب غیر خدا و تقسیم دعوت بر کسی
 آن از دل دور کند و بعد از آن آنرا برای خدا بر دین برای صیانت
 و دعوت بنا برای اکل خود مقرر کند و بنا بر این بگوئی که
 آنها مانا که این ذبیحه حلال خواهد شد زیرا که علت حرمت
 پس حال این جانور مندر پیش شراب است که اگر در
 اگور بود و اسگاد او را عارض نشود و بود حلال بود
 اسگاد او را عارض شد حرام گشت و مسترد یعنی که اگر در
 پانز بسوی حل رجوع کرد و حلال گردید و این حلال است
 خود حلال بود و هرگاه منتهی نام هر خدا او را از شراب
 و چون این نیت قبل از ذبح او در دهن او
 کسی گوید که جانوریکه برای غیر خدا است
 پس لازم می آید که مسترد یعنی که

اگر کسی در حال آن معین و مقرر کنند و بنام آن نام زد کنند
 حرام گردد چه پیش آنست که طرف معین کردن جانوری را
 ای غیر خدا موجب حرمت نیست یعنی از مخرج ذکر کردن
 آنکه این جانور برای قتل آن است حرام نمی شود بلکه به نیت تقرب
 و تعظیم غیر خدا بجان آن جانور مقرر کردن سبب حرمت است
 چنانچه صرف ذبح کردن جانوری برای همان و یا برای دیگری
 یا برای خود غنای گوشت آن سبب حرمت نیست بلکه و قبیله
 جانوری را برای کسی ذبح کند و صرف ارادت خون او یعنی
 کشن جان او مقصود بود و تعظیم آنکس از خون ریزی او مطاوبت
 باشد شک حرام است و همچنین اگر جانوری را برای کسی معین
 کند و صرف جان آن جانور مرطوب نظر باشد و تعظیم آنکس و تقرب او
 بجان آن جانور مرکز خاطر بود پس البته حرام می شود و این معنی
 از حرف لام در کلمه ما اهل به لغیر الله که برای اختصاص موضوع
 است مستناد است چنانچه این معنی از حرف علی که در کلمه ما ذبح
 جان النصب است مستقرب است پس معلوم شد که اگر جانوری را
 برای تعظیم کسی یا بقصد تمایک او و اشایل آن بنام کسی نام
 زدند حرام نمی شود چنانچه جانوری را که ای دعوات اعدای

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

و در این کتاب است و تفصیلی آن درین رساله از کتب
 دیگر نقل شده است خواه آنکه فی تفسیر عبد الصمد و ذکر الامام
 ابو عاصم العامری محمد بن احمد عن اصحابنا ان صلافا
 لودع عن بلال بن رباح النعام الذ بائع تقربا اليه بن بجها و اراقة دمها
 في اهل تبارك في منها لانه قد اهل بها غير الله و تقرب بن بجها الي
 غير الله و كان يفرق بين هذا وبين ما يذبحه المرء لضيفه بمعنى
 ان صاحب الضيف انما يتقرب الي ضيفه باللحم دون اراقة
 الدم الا ترى انه لو ذبح شاة باسمه و بمببه و لم يتقرب بها اليه لم يكن
 متقربا اليه فاما ما يذبح لاجل الامراء عند دعوتهم البلاد
 فاما يتقربون اليهم بالذبح و اراقة الدم دون اللحم فان اللحم
 لا يحتمل اليهم و لا يرجع اليهم بشيء من منافعه بل لك افتراقه و كان
 يحكمها عن بعض المشائخ بان هذه المسئلة وقعت ببعض بلاد
 بلاد الهند النهر فاعترف بها فقهاء ما فكتبوا الي ائمة بخارافا فتوا بتحريمها
 و ذكره في كتاب الامام ابو عاصم العامري از علماء ما يتيه عامي
 تحت اهل حنيفة که سلطانان ماگر داخل شو و بشري پس
 در آن زمان ذریعہ اولی اراقت تقرب بسوی او بدیع
 و در این کتاب نیز بیان آن ذریعہ پس حلال نیست گرفتن چیزی

در آن بدست آمدن و در آن
برای غیر خود و غیرت که در آن
و یونان نام حاضر که فرق می کند
قدوم امیر و پادشاه و در میان
برای مهران خود باین معنی که مهران
بسوی مهران بگوشت آن از جهت
جهت خون ریزی آن جانور و نمی
آن مهران و بسبب او و نفرت
بسوی آن مهران پس می مانند
بآن بزها اما آنچه ذبح کرده می
در آدن ایشان در شهرها تمام
است که بطریق شاه و بزرگان
تقریب می جویند بسوی امیر
بخون ریزی او یعنی حضرت
به گوشت آن جانور و نفرت
گوشت آن ذبح می کنند
ظاهری آن ذبح می کنند

یکی از آنست ذبح برای آن نمان محض دعوت او بخور ایندن
 آنست آن مقصود می باشد پس در میان هر دو صورت فرق
 ظاهرند و آن نام مذکور حکایت می کرد از بعض مشایخ که این
 مسئله واقع شده بود در بعض شهرها و در اهل نهر پس مابین فقهای
 آن شهر اختلاف واقع شد پس نوشتند این مسئله را سوی
 فقهای شهر بخارا و حمزه الله تعالی پس فتوی دادند علای بخارا به تحریم
 این ذبح انتهی پس معلوم شد که اگر جانوری را برای ضیافت
 کسی یا بقصد مالک احدی و امثال آنها نام زد کنند هرگز حرام
 نخواهد شد و خلاصه سابق و لاحق آنست که اگر کسی نیت کند که
 جان این جانور را بنام فلان جهت تعظیم و تقرب او داشتهم یا برای
 تقرب و تعظیم او خوشنخواهم ریخت و پلاکش خواهم ساخت
 پس درین صورت این جانور حرام است برابر است که
 وقت ذبح نام آن غیر خوانند و یا نام او تعالی بر زبان رانند و نیز
 برابر آنست که جانور مرقوم را قبل ذبح او برای آن غیر نام زد
 نماید و درین نام آن غیر صرف در دل تعظیم و تقرب او
 باشد یا استند یا آنکه قبل ذبح او نام غیر یا لی ط آن
 را بخواند یا آنکه ذبح بر نیت تعظیم غیر خدا ذبح کنند

برای آن که...

بر خداوند...

برای آن...

بر کس...

بر آن...

برای آن...

است...

یا...

ذبح...

رسیدن...

فان...

در...

ادام...

آن...

بر...

در صورتی که در آن دین و اگر کسی گوید که در صورت ثانیه
 در آن دین و قادم از سفر ملحق نمی باشد پس چرا حرام نباشد
 و آبش آنست که تعظیم مهان اگر چه مطلوب می باشد اما از
 حیاضت او بگوشت آن جانور ملحق نمی باشد نه از اوقات
 خون آن جانور یعنی از کشتن آن جانور تعظیم آن مهان مقصود
 نمی باشد بلکه از دت گوشت آن جانور و در به فرق در میان
 هر دو صورت آن است که تعظیم غیر خدا بدادن پیری از اموال در
 شرع درست است اما بدادن جان حیوانی بدون دادن گوشت
 آن جانور تعظیم غیر خدا کردن درست نیست زیرا چه دادن حرف
 جان جانوری برای احدی منصوص نیست بجز آنکه بنام آن ذبح
 کند خواه از زبان نام آن گویند یا در دل آنرا تصور کنند و این تعظیم
 خاص برای خداست و از جنس عبادت است و عبادت برای
 غیر خدا حرام بلکه کفر است پس اگر جانوری را برای حیاضت
 یا بقتل یا بقتل برای احدی و امثال آنها نام زد کند هرگز
 آن نخواهد بود و همین باراده حیاضت شخصی و یا بقصد دادن
 آن برای کسی ذبح کند اصلا حرام نخواهد شد چنانچه در
 حدیث است *لا یذبح الامیر و لیسوره کواهل من العظماء بحرم*

لا تمشي الخلد
والقاري انما
للصفا اوله
لغيره فان

انت كذا كذا
بانوات باعناكم

ذبح نام غداي
ذبح كذا حرام

السلام است
است ذرا به

انت كذا كذا
بسن اين ذبح

مهمان است
بلا خطبه

تعميم آن
لا تمشي الخلد

و ایمان و ان باید که سید کسانیکه شریعت
سازد خود سازد و نیز که بدعت سید پرداخته اند پس
در این است که نتایج خواهند نمود که فی الحقیقت مورد مضمون
همین مشهور آیه و نیز آیه ای - اذ اتتلی علیهم آیاته زادتهم ایمانا
ایشان یعنی وقتی که تلاوت کرده می شود بر مومنان آیه های قرآن را
زیاده می کند آن آیات ایمان ایشان را یعنی هرگاه حکمی
از احکام قرآنی بر ایشان خوانده می شود آنرا قبول می کنند و ایمان
می آرند پس به نسبت سابق ایمان ایشان قوی و کامل
می شود و یا آنکه معتقدات ایشان زاید می گردد اما کسانیکه
بیر و طریقه کفار و تابع سنت آباء و اجداد فجار خود اند گمان
غالب است که مجیز قبول نخواهند آورد که فی الواقع ایشان
مضد اوق فحوا ای عبرت انتهای قول او تعالی اند که در جزوه هفتم
در سه ره مانده است اذ اقبل لهم تعالوا الی ما انزل الله و الی
الرحول قالوا احسننا ما وجدنا علیه آباءنا اولوکان اباؤهم لایعلمون
هم آرا و اعتقاد و یعنی وقتی که گفته می شود برای ایشان که بیاید
در این خبری که نازل کرده است او را خدای تعالی و رجوع
کنند به سیرت پیشین می گویند که بسند است مایان را خبری که

باز در آن زمان که در آن زمان
می فرمایند که اگر چه در زمان اوست
راست نیاید و در آن است که
است که هرگاه این را در آن
بنی و با شیطانی با حق مقصد هرگز
بامید حاجت روانی از اینها نام زد می
و از آنجا که ایشان مشرک محض اند بر حسب
بنام آن غیر نیزه می کنند و وقت ذبح نام آن را
می آرند اما همانان عوام از این اند و هرگاه که آن
از قوم بنود مردود بودند این طریق است
اند و هرگاه ایشان را ضرورتی بود پیش
گفتار جانوری را بنام نیزه می نامند
بجز از آنکه آن بزرگ بود و در آن
دادن جان جانوری بزرگ
مشابه با حواله حواله ایشان
ظاهر و باهر است و آن
که در آن زمان

در این کتاب خدا تعالی می کند و ظاهر این است عادت اهل
 اسلام تمام مبارک که خدای تعالی وقت ذبح آن بر زبان
 بر داشته بخلاف مشرکین که همه وقت نام آن غیر ذکر می نمایند
 مگر کسی گوید که جانوری را اگر چه پیش از ذبح بنام غیر خدای تعالی
 برتری تمام اما هرگاه وقت ذبح بنام خدای تعالی ذبح می کند و برای
 آدمی بنا بر این پس چرا حلال نباشد؟ جوابش بچند وجه است
 اول آنکه وقت ذبح نام خدا گرفتن صرف بر حسب عادت
 مستمره مسلمانان است که در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان
 می رانند و هرگز نیت و قصد ایشان برای خدای تعالی نمی باشد
 و دلیل بر این دعوی آنست که وقتی که سوای جانور چیزی دیگر را
 در قسم اطعمه و غیره بنام غیر خدا می کنند و بر ذمه خود مانند
 ذبح اولاد آن نمی رانند برای آن غیر نام زد می کنند پس وقت
 ذبحی آن خیر نام آن غیر می خوانند و می گویند که این خیر نام آن
 است و هرگز نمی گویند که این خیر نام خدا است چنانچه در فائمه
 معمول و مروج افتاده است که اولاً وقت خریدن آن خیر
 است آوردن آن بخانه خود نامی گویند مثلاً که این خیر نام
 است مثلاً و بعد نیاری آن وقت فائمه عرفیه نیز

و با آنکه در این کتاب
امثال آنست که در این
ذبح با نور مذکور گنیم که در این
گنیم و نیت خوردن و خوردن آن
و در خانه خود باشد یا در بیرون
آن کار مشرب باشد یا غیر و طاعت با آن
بسم الهی گویند و حال آنکه وقت خوردن
فصل منسوبت بسم الهی گنیم که در این
مورد مان گمان می برند که ذکر کردن نام خدا
است چنانچه کار دیگر و ترانسه در این
ذبح شرط است برای آنکه با آن
باشد و این برای آنست که
اصولاً و یا برای عتق و یا برای
بقای برده و غیره این
چنانچه کسر و نام برده و در این

در تمام خدای تعالی مطهر است باشد برای ایصال
 به برای سبب منظره باشد و یا برای تزیین و تعظیم
 در صورت بود یا بنام مرده مذکور شود چنانچه این معنی در میان
 میان جانان و پیرزاده گان نالایقان و خونده کاران نادانان
 در اول مشهور است * جواب دوم آنکه منجمه شرایط ذبح
 و شرط دیگر است * اول آنکه از زبان نام شریف او تعالی
 آورده شود * دوم آنکه در دل نیز تعظیم او تعالی مکتوب و مقصود
 بود پس اگر مکی ازین مرده فوت شود ذبیحه حرام خواهد شد چنانچه
 در جامع الرموز مرقوم است *فلو صمی علی ذبیحة و ذبیح لغیره لم یحل*
وانما حل الله لانه لو صمی و ذبح لقل و م امیرا و نحوه من العظماء لا یحل
انه ذبح تعظیما له لا لله تعالی ولو صمی ولم ینزل لم یحل * خلاصه عبارت
 آنست که اگر وقت ذبح جانوری بسم الله گوید بر او اما
 در کتب برای غیر خدای تعالی حلال نمی شود آن جانور و جز این
 است که برای خدا باشد زیرا که بسم الله گوید و ذبح کند بحمت
 امیر می تواند بود کسی از بزرگان پس آن جانور حلال
 است زیرا که ذبح کرده شد آن جانور بحمت تعظیم آن امیر نه برای تعظیم
 خود و در مشهور دیگر از زبان بسم الله گوید و در اول اصلا

نیز در کوی است

و نیز در کوی است

نیز در کوی است

عالمه بخیر مویله لان فی المعطلة

و ذ کرامه الله ایضا لول ارضعه

الثانیة لان ذبها

بین یمن یه لیا کل بل یذ یعمالی غیره

که اگر کسی برای مهمانی ذبح کند و نام خدا بر آن بخواند

خلال می شود

و اگر وقت روز آمدن امیری به آنجا بیگری

ذبح کند اگر به نام خدا می بخشد

آنجا بر آن جانور نگاه

و بر او در صورت اذن برای تعظیم

خطای بخواند

خدا نیز بر او خواهد بود برای تعظیم

مهمان در آنجا

برای خوردن از آن ذبح کرد

آنجا ذبح کرد

بشش مهمان می رسد

و اگر ذبح کرد

ذبح آن جانور برای تعظیم

آنجا ذبح کرد

و نه برای خوردن از آن ذبح کرد

آنجا ذبح کرد

بشش آن ذبح کرد

آنجا ذبح کرد

و در مختار و اشباه و عالم گیر سی
 آن که آن خواه آمد و از این جا است که اگر وقت ذبح جانوری
 نام خدا بگویند و در دل نیت شکر بر عطره و یا شکر بر امر دیگر باشد
 آن جانور حرام می گردد چنانچه در هدایه در کتاب الذبائح
 است ولو قال الحمد لله او سبحان الله یرید به التحمیه حل
 ولو عطف عند الذبح فقال الحمد لله لا یحل لانه یرید به الحمد
 علی القعة دون التحمیه و خلاصه اش آنکه اگر کسی وقت ذبح
 جانوری الحمد لله یا سبحان الله بگوید و نیت کند که این گفته من
 من برای ذبح است یعنی تعظیم او تعالی بذبح آن جانور اراده
 کند حلال می شود و اگر وقت ذبح جانوری عطره زند پس الحمد لله
 بگوید و از گفته آن کلمه شکر بر عطره مقصود دارد حرام می شود
 زیرا چه درین صورت از گفته الحمد لله شکر بر عطره مراد شده گفته من
 نام هدای تعالی برای ذبح پس برین تقدیر خواندن نام خدا
 بر ذبح مستحق نشده و علی هذا القیاس در صورت
 تقدیر بر تقدیر که وقت ذبح جانوری بسم الله بخواند
 و تعظیم غیر خدا ملحوظ باشد و ادای نذر بسم الله مقصود
 بسم الله بگوید بسم الله و ذکر کردن نام خدا برای ذبح

فصل در طلاق
سپاسی که نیت طلاق
نام او تعالی و طلاق
خود یا بر زبان می براند و در وقت
میتواند نمی باشد بلکه تعظیم آن نیز
حرام است زیرا که نیت تعظیم آن
است در صورت مستحب و اگر نیت
آنکه آن طلاق در فائز به غیر است
نام خدا گوید یا نه گوید یعنی چنانچه
کرده شود حرام است هر چه است که
خدا گفته شود یا نه و فائز به طلاق
بر اطلاق او جاری و اینست که
توقیف کرده بخواند یا نه
حکم الطلاق ان لا یحل علی
مادر با این عام است که اگر
شود یا نام آن نیز خواند
جمع طلاق است

اگر چه در بعضی موارد در دل نام غیر خدا مستحکم می باشد
 پس معتبر همان خواهد بود که در دل باشد زیرا چه قاعده شرعی است
 و اگر زبان و دل مختلف شود پس اعتبار مردن راست
 بنا بر نیت نماز اگر از زبان نیت نماز ظاهر گوید و در دل نیت
 نماز حاضر کند پس نماز عصر معتبر خواهد بود چنانچه در اشباه و نظایر
 در بحث تسبیح مرقوم است **اذا اختلف القلب واللسان**
فالمعتبر ما في القلب و نیز حدیث مشرف من **انما الاعمال بالنیات**
 برای معنی ذلین ناطق است **و نیز حدیث مشهور ان الله لا ينظر**
الى اعمالكم بل ينظر الى قلوبكم و فیما تمم برین مدعا شاهد صادق
و شریف است زبانی زو خلایق بر این دعوی گواه و اثب اعنی
 بزبان تسبیح و در دل گناه و خرد این چنین تسبیح کی دارد اثر
 آری نام خدا وقت ذبح وقتی فایده خواهد داد که نیت سابقه
 در دل ظلمت منزل خود دور کند و نیت تعظیم او نیای در دل
 روشن بر آرد چنانچه سابقاً مذکور شد و لاحقاً نیز مبیین خواهد شد
 از بعضی آیه های که بر سوره بقره مرقوم مبتلا اند و از آباء و اجداد
 که در راه خدا کشته شدند خود مستقیماً اند درین مقام کج فهمی
 و کج رویی را که می نمایند گویند که از تبعین جانوری بنام

در آفت خوراک بر آن که
جویشش بجز خوراک نیست
سان پیکانهاست همان شکار است
در دل توپم غیر خدای و در بدنم
اعتقاد شکار است زیرا که کل
و توپم نیز خدا است و نیز
فی الواقع نزدیک به ای خدای
گوشت آن برای هر کسی
چهار دست می خورد و خوراک
و چهار طریق بحد و راه
و آفت خدای و غیر
می در آید بکار و در
ارادت و بیایست
آن که در آید بکار

و انما الصدقات للفقراء والمساكين والاعقاب والفقير الان
 لا يصدق و ليس للمتصدق ان ياكل من ثمنه ولا ان يطعم
 من ثمنه و خلاصة عبارت مرقوم آنست که اگر کسی اضمحیه را
 بکند پس جایز نیست برای نماز که چیزی از ان اضمحیه
 بخورد و نه اینکه اغنیار از ان بخورند بر اینست که نماز مرقوم
 غنی باشد یا فقیر زیرا چه حکم نمی شد و تصدق است و تصدق را
 جایز نیست که خود از صدقه خود بخورد یا غنی را خوراند و فی البحر
 الرائق لا يجوز دفع الزکوة الى ابيه و جده و ان مالا الى و لوالديه
 و ولد و ولد و ان مفل و فيه اشارة الى ان هذا الحكم لا یجوز
 بالزکوة بل کل صدقة واجبة لا یجوز دفعها اليهم و قید بالزکوة لان
 المنحل یجوز للغنی کما للهامی و الصدقات المفروضة و الواجبة
 کالمعروف و الکفارات و النذور و صدقة الفطر فانها لا یجوز صرفها
 لغير المعروم قوله عليه السلام لا تحل الصدقة للغنی و اخرج المنفل
 من ان الصدقة للغنی هبة و خلاصة آنکه دادن زکوة به پدر
 و خود را که بخواهد جایز نیست و هم چنین دادن آن به بر
 سر اگر چه در دنیا بود درست نیست و این حکم بزکوة
 غنی است که اگر چه در دنیا بود درست است اما صدقه ناله

و اما اذا كان جنس اللحم فان كان العصب ذاك
الذي ذكرنا وان كان لحمه العظم فحرام والاصل بوجوب ميتة
الطبخ انه ان طبخ وقدم لا يصيف فهو للضيافة وان امر الذابح
ان يتوازع الناموس كما هو معروف ببلد تنافه ولمجرد التعظيم وحكمه
اعلمت انتهى خلاصه عبارت شموی آنست که وقتی که
انیری در شهری داخل شود و مردمان آنجا جانوری را برای
او بنام او تعالی ذبح کنند پس آن ذبح بر دو صورت
است یکی آنکه پیش از رسیدن او و یا پس از آمدن
او بعد از زمانی جانوری را برای مهمانی او ذبح کنند و از گوشه
آن سببان و اسباب ضیافت او مهیا نمایند پس آن ذبح
بل شبیه جایز است بلکه مستحب است و خوردن آن
درست است و دوم آنکه در وقت در آمدن او و در وی
ذبح کنند درین صورت نیز اگر همان دعوت و ضیافت
خوراندن گوشت آن جانور بآن امیر مقصود دارند پس
همین صورت نیز جایز و درست است و اگر در صورت ثانیه
وقت تغذیه آن امیرانه بجز ذبح او یعنی از خون ریختن او
بعد از آنکه پیش از ذبح حرام است و آن ذبح میل

در خوردن جایز خواهد شد و نامسئول نذر نمی کنیم و نه برای فقرا
 خاصه تا آنکه بر من واجب آید که بفقراء تصدق کنم و حاصلش آنکه
 ما چنانکه نذر می کنیم همچنان وفا می نمایم و جوابش به دو طریق است
 اول آنکه اگر نذر برای اغنیاء عامه می کنید یعنی بنام اغنیاء مذکور
 می نایند و یا برای اقربای اغنیاء یا برای گروه دیگر از قسم اغنیاء مانند
 دوستان توگردان و ائیران و تاجران و امثال ایشان پس
 شرعاً این نذر صحیح نیست * *لما فی القنیة قال ان قدم غایبی
 فله ان اذیفه و لاء القوم و هم اغنیاء لا یصح* و هرگاه ثابت
 شد که صورت منزوه شما نذر شرعی نیست و بد آنچه تاویل قول و
 فعل خود می کنید شرعاً صحیح و درست نیست بلکه مخالف شرع و باطل
 است پس ازین یکا هویدا شد که مقصود شما نذر برای
 خدا و ایصال ثوابش بر روح بزرگی که به تکلف می گوئید هرگز نیست
 بلکه صرف نذر برای آن بزرگ است * علاوه بر این آنکه
 خوردن جویشان و دوستان پیاپی داری مهادات
 و رعایت مهادات و بلا حظه رسم مجازات که در حقیقت مهادت
 و مبادعت است هرگز ثواب در آن منسوخ نیست تا بدیگری
 چه رسانیده شود پس معلوم شد که شما از نذر مذکور و از ذبح مرقوم

بجز حضرت و انظم
نواد نامی عا و کفر
دلائل آنی آنکست
طریق دوم آنکه اگرند
بابا ضیاء انهی کیند
و اصول و فروع داو
چراست و دوم اصل
آن جانود را ترک
می و چنانچه مشمول
حضرت بوعلی و در
و عاقبت و کوردگان
وقت دیانت و زمان
مکن و ولادت می
بیر میران اعنی
جیلانی که من
بکنار و بجز انهی
موت

است بخیر خواندند، که شخص فانی خوان اولاً توشه مرقومه را در بروی
خود نهاده حضرت پیر میرور را حاضر و ناظر دانسته دست بسته
استاده مدح و ثنای ایشان بطور خطاب می خواند بعد حاجت
خود را اذان حضرت می طلبد پسر جماعتی که در اینجا حاضر شده باشند
موجب نشسته می خوردند در وقت خوردن او گفتگو نمی کنند تا
آب و هین ایشان در آن توشه یافتند پس خود ده خود بار آور جای
که پایمال مردمان نگردد می اندازند حتی که بعضی در ایشان
محتاج این قدر احتیاط می ورزند که بعد خوردن توشه مرقومه آب
منصرفه خود را در خندق کنزیده می اندازند و غایب آن القیاس
وقت نیاری آن جنب و حایض و نفثار است رسانیدن بدان
نمی دهند و کمال احتیاط از اختلاط استیاء دیگر می نمایند و غایب آن
السؤال تعظیم اشیاء مذوره بر حسب تعظیم بزرگی که بنام آن
مذمی کنند بجای آورند پس اندین افعال نیز صاف ظاهری شود که
مقصود ایشان مذمه برای آن بزرگ است و برگز ایصال
نواب بان بزرگ منقول نیست * جواب سیوم از اصل تاویل
جمال مذکور بن آنست که مولانا عبدا لعزیز روح فرموده اند که برای
همه این شان یک نکه کافی است که بایشان باید گفت که

بهر کار شایع کردن آن

جانور گوشت بهمان

ادامی شود یا نه اگر چه در اینست بی گوشتی که

غیر از گوشت و لا بدین برای برکت آن مردود

بذبح او بآن میت کرده ایم و این است که

اگر کسی گوید که بر تقدیر مرقوم که در مذکور

آنست که ما در همان جانور مخصوص را نذر کردیم

را نذر کردم پس با وجود موجود بودن اصل

بر ادای آن دادن عوض او چگونه درست خواهد

شهرت است متی امکان العمل بالاصل لا یجوز العمل بالبدل

چنانچه وضوء و نهم که با وجود خدرت بر آب هرگز

نیت نه بجهت آنکه نذر است بذبح او بآن میت

جوابش آنست که در این باب در شرح لغو است

بآن می مخصوص هرگز نیت در آنست که

می مذکور در آن است این را در شرح لغو است

می مذکور در است اجاب الی بالاختیار و الی

الوجه او صلوة او غیره و غیر معانی

فلان فلان فلان يتصدق في يوم الجمعة بمائة درهم على فقير
 فلان حاله جار بخلاف المنذر المعلق فإنه لا يجوز تعجيله قبل
 وجود الشرط * خلاصة عبارة است ورنختار آنست که اگر نذری را
 بزمانی و مکانی و به چیزی خاص و به شخصی مخصوص مقید کند پس
 آن نذر بان قیود مختص نمی شود بلکه بدون آن شروط نیز ادا کردن
 درست است * مثلاً اگر کسی نذر کند که من صدقه خواهم داد بروز
 جمعه در شهر که باین دردم بر این فقیر بعد از آن ناذر خلافت
 آن کند مثلاً بروز پنجشنبه در شهر مدینه بدرم دیگر بر فقیر اجنبی
 صدقه ده پس آن نذر جایز خواهد شد و ادا صحیح خواهد گشت
 مگر نذر معلق بشرط چیزی که بدون آن شرط جایز نیست * مثلاً اگر
 کسی گوید نذر کردم که اگر فلان مقصود من حاصل شود این قدر
 مال در راه خدا صدقه خواهم داد پس قبل حصول مقصود ادا
 کردن جایز نیست فی السراجیة نذر ان یتصدق هذه المائة
 الدرهم يوم كذا على فقير كذا فتصدق بمائة اخري قبل مجي
 ذلك اليوم على مهكين آخر جاز و فی العالم کیر یة رجل قال ان
 تجوت من هذا الغم الذي انا فيه فعلي ان اتصدق بعشرة درهم
 حين اتصدق بعين الخبز او بشهنة یجزیه * و ایضا فیها لو نذر هذا

الذی یسأل عن ذلک
الاصححہ فی راجعہا بلایا لہ فی راجعہا
المسائل الزینبیا علیہا السلام
اگر کسی کو یہ کہہ دے کہ
کہ ہر نوا بیکہ الذبح و لہا نیست چون این
بروح فلان میت برسد و اگر ذبح ناید است
است و تصدق بگوشت آن عبادت دیگر است
اصحیحہ کہ صرف ذبح واجب است و تصدق نیست
نسبت بکار نیست است پس ہرچنانکہ نوات تصدق اہوال
رہا روح مردگان و جانہا جاہز است بواجب ہر ذبح
جانوری برای مہین بخشیدن حرارہ و انحراف ہوا و از آنجا کہ صرف
ذبح آہن جانور منظر ہوا و سرد و راست و گوشت آن ملحوظ و محفوظ
نہست لہذا ذبح آن جانور را با نیت ایصال نوات آن بروح
مہین ادائیگی کنیم و گوشت آنرا خود بخورد کہ خود نہیں
و آتش بنایان مہی خود کنیم مانند گوشت آہن و پس ازین
نمی آید کہ تقرب ذبح او برای آن نیت کہ تمام
از طرف میت جاہز است

زبان که در ذبح نمودن با اسم خدای تعالی و ثوابیکه بر آن
 مرد صدقه شود بآن مرد داده شود و خوردن گوشت این انصحبه
 جایز است منجی را و اولاد و ابناء او را المافی السراجیة رجل صحی
 من المیت جاز و لا یلزم التصدق باکل الا اذا کان بامر و فی
 بحمد اذیه من ذبح عن المیت فهذا اهلی الوجیهین اما ان یدبح
 بامر و او بغير امره فعلی الوجه الاول لا یتناول من لحمه وهو المختار
 لان التضحیة تقع للمیت و فی الوجه الثانی یتناول وهو المختار
 لان الذبح حصل علی ملکه والثواب للمیت و خلاصه کلمات حمادیه
 این است که انصحبه کردن از جانب مرده بر دو وجه است
 اول آنکه میت در حالت حیات خود وصیت کرده باشد که از مال
 من تضحیه از طرف من خواهید کرد پس درین صورت خوردن
 گوشت آن جایز نیست بلکه تمام آنرا تصدق کردن بر فقرا واجب
 است زیراچه انصحبه ملک میت است و از جانب او تضحیه کرده
 شده است پس بر حسب وصیت او تمام گوشت آنرا تصدق
 کردن ضرور است و دوم آنکه بدون ایضاً میت کسی از ورثه
 او یا غیر ایشان تبرعاً از جانب خود برای میت مرقوم تضحیه نماید پس
 درین بقدر منجی را خوردن گوشت آن و خوردن آن اسعول

و در مجموع خود را بسیار باطنی و خجسته
او را اختیار است که در آنست که در آنست
الترجمة: نفس حیوانیه و غیره از خود بیخار
آن صحیح است پس گویند که در این عالم
گوشت آن نیز چرا جائز نباشد و آنچه در این است
بدیج جانور بدون تصدیق گوشت آن در صحیح است
جان حیوان مملوک آدمی نیست و از این است که کشتن مری
علام خود را حرام است اگر بر نفس خود کشتن
می شود و همچنین کشتن نفس خود حرام است و از این است
که اقرار موی به کشتن علام آدمی را صحیح نیست زیرا این اقرار
بسوی جان او راجع است و جان مملوک او نیست
بجلاف اقرار او به مملوک که علام خود برای شخصی دیگر صحیح
است زیرا این اقرار بسوی بدن علام خود است و بدن
او مملوک موی است و موی را اختیار است که از زخم زده
خواهد در شش مملوک خود بخورد و در زخم زده در کفایت
الجنایات است و فعله به تنگه دل می آید
حتی یائمه علیه و ایضا فیها فی الکتاب

الحریة فی حق اللدم صلا بالأدمیة حتی لا یصح اقرار المولی علیہ
 بالحد و ذوالقصاص خلاصہ عبارت یہ این است کہ فعل
 شخص در ذات خود دنیا عفو است اما در آخرت معتبر و ما خود
 است یعنی اگر کسی ذات خود را اجرامت کند یا بکشد پس
 در دنیا مواظب آن نخواهد شد یعنی بادشاه او را پاره کرے مرنخواهد
 و او اما در آخرت گنہگار خواهد شد و غلام در حق جان خود در حکم آزاد است
 و مملوک کسی نیست و در حق تن و بدن او در حکم ممانع و اسباب است
 و از این جا است کہ اقرار مولی بر غلام خود بحد و قصاص برای شخصی
 غیر صحیح نیست زیرا چہ در قصاص متعلق بجان غلام است پس
 این اقرار مولی بجان غلام راجع است و جان او مملوک مولی
 نیست اما اقرار مولی بہ مملوکیت او برای غیر درست است
 زیرا چہ مملوکیت غلام متعلق ببدن و تن او است و بدن او
 مملوک مولی است و ہر گاہ جان جانور مملوک آدمی نیست پس
 جان او را برای غیر جان آفرین دادن در حد نیست تا
 ثواب بر آن مترتب تواند شد پس ایصال ثواب آن
 نیز معذرباست و دیگر آنکہ ہر گاہ جان جانور مملوک آدمی
 است پس قریب بہ خریدن چہ کہ عبادت از دادن جان او است

الذی یحیی الموتی

احیاء و آن این است که از آن

است که آید سیاحت

خود مای کفر بحدیث عاقی اجماع دور

آوی نیست که هر کس داد

بر کسی بدون گوشت آن

نیت تعظیم اذ فرج کرده

فایز نمی در سبب پس

تا به یکی به داده شود

آنکه بجز در فرج

عبادت بر دو قسم است

نیت که ما هو الطاهر

الذی است که مال

بدون آن نیست

مقدور است که

بر خلاف قیاس

رود است ازین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله

الطيبين الطاهرين

عقب النبي المصطفى

الذي بعث في طيِّب

بشره في ليلة القدر

من شهر رمضان المبارك

الذي هو شهر الصيام والعبادة

والذي هو شهر التوبة والعتق

من ذنوبنا سيِّئ

التي كنا نعملها في سائر الشهور

والذي هو شهر الفرج والانتصار

على المشركين والمنافقين

والذي هو شهر الجهاد والسير

في سبيل الله والرسول

والذي هو شهر الأمان والهدوء

والذي هو شهر الأمان والهدوء

قال

اذ انزلنا من السماء
 نورا وادركنا
 واداي انزلنا من
 افلا واداي انزلنا من
 ايام جازيت بيت علي بن
 نصدق تمامي كوشك
 فروع اولاد علي بن
 المص يتصدق انما قدر ان
 بهذا العناية وراه كان ذلك
 هيا يتبع علي اذ انزلنا
 عالم كبرى زده كفايت
 ليمن اعاد به ان تا
 كان الاما في
 عالم كبرى كالم
 و اجسدي
 ان اذ رزق

کتابخانه کهنه
کتابخانه کهنه

کتابخانه کهنه
کتابخانه کهنه

کتابخانه کهنه
کتابخانه کهنه

کتابخانه کهنه
کتابخانه کهنه

کتابخانه کهنه
کتابخانه کهنه

کتابخانه کهنه
کتابخانه کهنه

کتابخانه کهنه
کتابخانه کهنه

کتابخانه کهنه
کتابخانه کهنه

کتابخانه کهنه
کتابخانه کهنه





بیت برکات

و بیت

بیت

بیت

و بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت

بیت



است و در صورتی که در آن روزی شود یعنی بیشتر تا وقت نماز را
 در آن روز که در آن روز تمام آن حکم نموده بر حسب آن رعایت نموده
 می شود چنانچه اگر بعد از وقت نیت روزی کرده شود و مناقض
 این یافته نشود پس شرعاً نیت شب گذشته اعتبار کرده بصحت
 روزی حکم نموده می شود و هرگاه این قاعده شرعی معاموم شد
 پس در صورت مذکور نیت مستقدمه در وقت ذبح نیز شرعاً
 با وجود آنست پس اهلل بنام غیر خدا نیز شرعاً باقی ماند و هرگاه
 متعلق و مستخدم نگردد چنانچه از اشباه و نظایر مفرد است قول
 شد پس با وجود بقای اهلل نام غیر خدا و استمرار نیت تعظیم
 او صرف ذکر زبانی بنام شریف او تعالی بدون نیت تقرب
 بجانب او تقدس هیچ فائده در باب حل ذبیحه نمی بخشد
 زیرا تعظیم خدای تعالی از لسان و از جان هر دو و شرط
 است و اگر یکی از این دو امر ترک شود ذبیحه حرام می شود
 و در صورتی که جامع از خوردن و غیره مرقوم شد فندک
 و غیره در این باب است که چنانچه نسیمه مطهر ذبیحه است
 پس اهلل بنام غیر خدا منجس او است پس به سبب اجتماع
 منجس و نجس خواهی شد چنانچه قاعده شرعی است که اگر

بسیار از این است
خبر و در این است
حرام است
عقل صاحب وقت و بعد بخواند
تیزه گهاگی که در کردنی است
تذریف او تعالی بدین علم هر
پنیر سکه کت اهدی در آن است
پوزنه بنامه تا که از عقوبت
و هم چنین اگر حضرت نام
گزیده شود و نام
او تعالی ذبح نمود و در حرام
همان است که در
بنام و در علم او تعالی
و البته جا بر خداوند
غیر با او تعالی بود که در
منسوب به حضرت

در حرام

کسی که در این کتاب نمودن احدی را با او تعالی بخواه در ذات
 حق و در عبادت مستغرض ترین انبیا است نزد حضرت واحد
 احدی هر چه تعالی میباید بکون و تقدیر من عما بقوله المهر کون و تنزه
 عما ینصبه الضالون امدا فرموده است که ان الله لا یغفر ان یشرک
 به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء یعنی خدای تعالی هرگز نیامرزد
 مشرک را و نیامرزد سواهی مشرک را برای هر که بخواند و در صحیح
 مسلم حدیث قدسی مرقوم است که قال و هو ل الله تبارک و تعالی قال الله
 تعالی انما اغنی الشركاء عن الشرك من عمل عملا اشرك فیه معی
 غیره ترکته و هر کتبه و فی روایة فانما منه بیری و هو الذی عمل به
 ترکته فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که خدای تعالی فرمود که
 من بلی نیازترین شریکان هستم از شرک و کسی که عمل کرد
 کاری را که شریک گردانید در آن کار با من غیر مرا بگذارم
 این کار را همیشه گت او را و در روایتی آن است که پس
 من نیز از آن کار و آن کار برای کسی است که عمل کرد
 برای او یعنی آن غیر برای آن شریک است و خود قبول نمی کنم
 آن را از برای من پس سبب شرک خبی در آن پیدا گشت
 پس باقیست بقبولیت حضرت واحد احد ندارد و او بعد از آن چیز

و این است که در این کتاب
است بر این مبنی که
نیز در این کتاب
در این کتاب
گفته است که
برای این که
است از این کتاب
در عبادت
چنانچه در کتاب
حقیقتی که
کنند گمان
از این کتاب
مجموعه
است که
برای این

بایست که هر مردی بدان
 است که در هر روز از
 القلب و الحشا
 و هرگاه چنانچه در هر روز
 محکم است که هر روز که
 او تعالی را در هر روز
 نیاید و هر روز که
 علامه در این کتاب در هر روز
 بر زمین از آن با هر روز
 در بانی است که هر روز
 ذبح جانوری در هر روز
 و باعث آن است که هر روز
 قید مذکور است که هر روز
 حقیقی و واقعی که هر روز
 صورت او را در هر روز
 اعلام کند که هر روز



برجستان

المنار

المنار

المنار

المنار

المنار

مناجی و سخاوت

ابن تیمیہ

مناجی و سخاوت

ابن تیمیہ

مناجی و سخاوت

ابن تیمیہ

مناجی و سخاوت

ابن تیمیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وبعد فقد حضر في

الجلسة المباركة

التي أقيمت في

الوقت المبارك

الذي ذكره في

البيان المذكور

في تاريخه المذكور

في اليوم المذكور

في الساعة المذكورة

في المكان المذكور

في حضرته

التي حضرها

الذين ذكرهم

في البيان المذكور

في تاريخه المذكور

في اليوم المذكور

في الساعة المذكورة





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

الذين هم خلائقنا
وآدميتنا

والله اعلم
بما نزلنا

من الكتاب
والله اعلم
بما نزلنا

من الكتاب
والله اعلم
بما نزلنا

من الكتاب
والله اعلم
بما نزلنا

من الكتاب
والله اعلم
بما نزلنا

من الكتاب
والله اعلم
بما نزلنا

من الكتاب
والله اعلم
بما نزلنا



طالع

ال

و

ال

ال

ال

مربع

و

مربع

ال

ال

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ
 خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ
 وَجَعَلَ الرَّسُوْلَ
 مُحَمَّدًا مِّنْ اٰیٰتِ
 الْاٰلِ الْاَحْقَابِ
 وَرَبِّ الْعَرْشِ
 الْعَظِیْمِ
 وَرَبِّ الْمَقٰمِ
 الْمَشْرِیْقِ
 وَرَبِّ الْمَدِیْنَةِ
 الْمُنَوَّرَةِ
 وَرَبِّ الْمَسْجِدِ
 الْحَرَامِ
 وَرَبِّ الْمَدِیْنَةِ
 الْمُنَوَّرَةِ
 وَرَبِّ الْمَسْجِدِ
 الْحَرَامِ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

